

پیش در آمد:

است با ارائه شاخص‌هایی از تحولات رخ داده، به این پرسش که آیا باید با این پدیده فراگیر رویارو شد یا همزیستی کرد و از آن بهره گرفت پاسخ دهد و نظر خوانندگان را به تلاش در جهت همزیستی با این فرایند که البته از جنبه توسعه و نوسازی برای بیشتر کشورهای در حال توسعه مهم است، جلب کند. به نظر نگارنده، پدیده جهانی شدن رویدادی ناگهانی نیست بلکه از گذشته بوده و اکنون سرعتش شتاب گرفته است. نیاز به همسویی ملت‌ها، دولت‌ها و اندیشه‌ها تباری طولانی دارد و در بخش بعدی این بحث مورد توجه قرار خواهد گرفت.

دیرینه‌شناسی جهانی شدن:

در کشاکش تاریخ طولانی بشر، وابستگی متقابل و همکاری شعاری پر طرفدار بوده است. از فحوای کلام ادیان آسمانی و پیامبران، گرایش به همگونی و اتحاد جوامع برمی آید؛ همچنین در اندیشه‌های بزرگانی چون مارکوس اورلیوس، انیشتین، فروید، شاعرانی چون هومر، فردوسی، تاگور، اقبال و رازرا پوند، و سیاستمدارانی مثل هوشی مینه، ویلی برانت، جواهر لعل نهرو، اولاف پالمه و... این مهم به نوعی مورد توجه واقع شده است. از سویی در جای جای تاریخ فلسفه سیاسی، این ضرورت آشکار است. از بررسی آرای اندیشمندان در دوران باستان آشکار می‌شود که مباحثه‌ای دائمی میان طرفداران نظریه‌ای که معتقد به یک فرهنگ و سیاست جهانشمول بوده، و اردوی مقابلی که بنا به دلایلی خواهان ایجاد یک دولت - ملت Nation - State کوچک بوده‌اند و نوعی دیوار دفاعی در برابر رسوخ دیگر اقوام و تمدن‌ها کشیده‌اند، جریان داشته است.

در یونان باستان، این نگرش وجود داشت که ایجاد یک نظم سیاسی، حتی به گستردگی یک دولت ملی نو، با زندگی یکسره انسانی ناسازگار و متباین است. یونانیان آن زمان عموماً در این گرایش شریک بودند که انسان به اقتضای سرشت سیاسی‌اش، فقط در کشورهای کوچک می‌تواند زندگی کند؛ کسی که در کشوری بزرگ زندگی

«زمانی اندیشه‌ها در کوله‌بار مسافران و با پای پیاده و البته به گونه‌ای محدود انتشار می‌یافتند. بعدها با رواج نوشتن و گسترش سواد، ماهیت رابطه میان انسانها و برداشت و شناخت از جهان تغییر کرد. امروزه انتشار اندیشه‌ها در اساس با رادیو و تلویزیون و تکنولوژیهای رسانه‌ای دیگر انجام می‌گیرد. افزایش شمار بانکهای داده‌ای و دسترسی جهانی و فراگیر به شبکه اینترنت شیوه‌های دستیابی به اطلاعات را افزایش داده و متنوع کرده است... اکنون به راحتی صدای طب‌های سیبرنتیک شنیده می‌شود...» (Salah Guemriche, 1997, p.22)

اکنون با پایان گرفتن دومین هزاره مسیحی، با توجه به وقایع با اهمیت تاریخی که در گستره زندگی رخ داده است، ظهور «دهکده جهانی» مورد نظر مارشال مک‌لوهان، که در دهه شصت تنهارویایی آرمانشهری به نظر می‌رسید، امروزه در پهنه انقلاب عظیم تکنولوژیک، در شرف تحقق است. با رنگ باختن مرزها، جوامع به سمت ملحق شدن به نوعی جامعه شبکه‌ای - The Network Society پیش می‌روند. (M. Castells, 1998)

در همسویی با رویدادهایی که در قرن بیستم شاهد آن بودیم، جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی کشورها به یکدیگر نزدیکتر شدند؛ در زیر این همسویی دولت مقتدر شوروی فروپاشید، و با مرگ جنبش کمونیسم بین‌المللی، چالش تاریخی آن با سرمایه‌داری جدید کاستی گرفت؛ جنگ سرد به پایان رسید؛ بسیاری از منازعات منطقه‌ای فروکش کرد؛ در ضمن خطر جنگ هسته‌ای کاهش یافت و «ژیوپولیتیک جهانی به گونه بنیادین دچار تغییرات عمده شد.» (M. Castells, p.2)

مقاله مذکور با برداشت ایجابی از تحولات، ضمن توجه به نگرش آسیب‌شناسانه به پدیده جهانی شدن درصد

جهانی شدن؛ رویارویی یا همزیستی

محمد تقی قزلسفلی

می‌کند و از يك مرکز بزرگ حکومتی بر او حکم رانده می‌شود، به‌جای شهروند، به‌واقع يك برده است. هرچند به زعم ارسطو، انسانها با ماهیّتی کلی به هم مرتبطند، اما فقط دولتی با قلمرو کوچک، یعنی دولت-شهر باعث تحقق این ماهیّت و یگانگی نهفته در آن خواهد شد.

این آرمان، یعنی پیوستگی به يك قلمرو کوچک، با حق و امکان مشارکت مستقیم توده‌ها در اداره کردن امور، در طول ادوار بعدی نیز مطرح شده است. مثلاً، ژان ژاک روسو ضمن دفاع از معیارهای اساسی دموکراسی باستان، از کشورهای کوچکی که شهروندانشان پیوسته یکدیگر را در مجمعی واحد ملاقات کنند، سخن می‌گوید: «همه افراد یکدیگر را بشناسند، کوچکترین حرکت شرورانه یا کوچکترین عمل فضیلت‌آمیز از دیده عموم پنهان نماند، درجایی که عادت شیرین دیدن و شناختن یکدیگر، عشق به میهن را بدل به عشق به هم‌میهنان کند و عشق به میهن دیگر عشق به خاک نباشد.» لذا از زمان روسو، برخی از متفکران آرمانگرا گمان کرده‌اند که تنها با متلاشی کردن کشورهای بزرگ و تشکیلات گسترده دنیای نو می‌توان جوامع را به سوی رستگاری سوق داد؛ پس دولت واحد جهانی با فرهنگ همگون برای کل بشریت می‌تواند فاجعه بیافریند.

اما، از سوی دیگر، آرمانگرایی آن قدر که الهامبخش این دیدگاه بود که همه انسانها می‌توانند هویت مشترک انسانی خود را در جامعه مشترک المنافع جهانی تحقق بخشند، الهامبخش ایده مشارکت روزانه و رودررو در امور شهروندی نبود. این نظریه، هرچند از عهد باستان جلوه‌هایی داشته، اما بطور جدی از سوی رواقیون رشد و توسعه یافته است. «در بینش رواقی، پدیده دولت-شهر جای خود را به جهانشهر (Cosmopolis) داد، چون نظم جهانی را می‌توان با عقل دریافت. پس در این رویکرد ایده مارکوس اورلیوس رواقی وجود دارد که می‌گفت: ما همه شهروندان شهر جهانی هستیم. در اینجا، در برابر نگرش ارسطو، اصل ماهیّت مشترک انسانی، که وحدت بخش انسانهاست، به آرمان جامعه جهانی انسانی ارتقاء می‌یابد. با این معیار، بینش رواقی، چنان اهمیت

می‌یابد که بسیاری از شخصیت‌های برجسته تاریخ فلسفه غرب، به آن تن درمی‌دهند.» (گلن تیندر، ۱۳۷۴، ص ۴۰)

در طول قرون وسطی، ارباب کلیسا، بیش از اسلاف رواقی خود، حامی ایده جهانگرایی بوده‌اند. به عقیده حاملان تئولوژی کلیسا، انسانها نه تنها از طریق قانون فطری و نظم سیاسی، بلکه بواسطه گناهکار بودن همگان و هبوط اولیه، برای کسب رحمت خدا نیاز به یگانگی در کل واحد دارند. در هر حال آرمان رومی صلح جهانی و آرمان مسیحی ایمان جهانی، در قرن بیستم چون آرزوهایی بزرگ در کشاکش با هم پیش رفتند. در يك سمت، ایده‌های رومی و مسیحی در سازمانهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل رسوخ یافت، و از دیگر سو فلسفه مارکس، با قرائتی دنیوی از مذهب مسیحی، از قرن نوزدهم پیش قراول نگرش جهانگرایی شد. شعار «کارگران جهان متحد شوید» در فلسفه مارکسیستی، به این معنا بود که ملت‌ها بوسیله تشکیلات طبقاتی تحمیلی، از حرکت و پویایی بازمانده‌اند، اما در نهایت، خودآگاهی این طبقه اتحاد فراگیر را که در شعار مذکور آمده، میسر خواهد ساخت. به هر حال در نتیجه قرائت‌های دیگر، یا شاید کمال تقدیری بودن فلسفه مذکور، یعنی در نتیجه حق خودانگاری، این فلسفه نه تنها باعث تجاوز به حقوق دیگر ملت‌ها شد، بلکه خود نیز راه به‌جایی نبرد. این تجربه که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شدت گرفته بود در اوایل دهه ۹۰ از میان رفت.

در نیمه اول قرن، در کنار کمونیسم، يك رقیب جدی از جناح سرمایه‌داری به نام فاشیسم، که هم مقابل لیبرالیسم غربی قرن ۱۹ بود و هم کمونیسم، شعار جهانگرایی سرداد. با از بین رفتن این رقیب در پایان جنگ جهانی دوم، عرصه برای قدرت‌نمایی دو ابرقدرت شرق و غرب مهیا شد. پس از نیمه دوم قرن بیستم، انقلاب ایران با شعار جهانی به پیروزی رسید و به رقیب جدی دو ایدئولوژی مادی تبدیل شد.

همسو با تحولات رخ داده، و نیز پیشرفت‌های چشمگیر در زمینه نزدیکی کشورها به یکدیگر، جهانی شدن مجدداً با ایده جامعه مدنی جهانی خود را مطرح کرده است و بشر امروزی متکی بر يك

○ با پایان گرفتن هزاره

دوم مسیحی، در پرتو رویدادهای بااهمیت تاریخی در گستره زندگی بشر، ظهور «دهکده جهانی» که در دهه شصت تنهارویایی آرمانشهری به نظر می‌رسید، امروز در پهنه انقلاب عظیم تکنولوژیک در شرف تحقق است.

فرهنگ غنی مشترک در صدد است تا راههای تازه با هم بودن را تجربه کند. اکنون که به گفته تافلر جهان به سوی تمدن جدید می‌رود، و تصمیم‌گیرنده درباره سیاست جهانی تنها دولت‌های ملی به معنای کلاسیک نیستند، بسیاری از ملت‌ها (به عقیده همین نویسنده) صدور حکم اعدام سلمان رشدی توسط آیت‌ا... خمینی را کاملاً غلط فهمیدند؛ چرا که پیام واقعی این نبوده است.

تافلر متأثر از تحولات موج سوم می‌نویسد: «آیت‌الله خمینی به جهان می‌گفت که دولت ملی دیگر تنها یا حتی مهمترین بازیگر صحنه جهانی به شمار نمی‌آید... آیت‌الله خمینی، بنیادی‌ترین حق هر دولت ملی - یعنی حق حفاظت از شهروندان در داخل خاک کشورش - را به منازعه می‌خواند. آنچه آیت‌الله خمینی واقعاً به ما می‌گفت این بود که دولت‌های دارای حق حاکمیت به هیچ وجه حق حاکمیتی ندارند، بلکه در معرض حق حاکمیت عالی تر شیعه قرار دارند که وی خودش آن را تعریف می‌کرد - یعنی این که مذهب، یا کلیسا حقوقی دارند که جایگزین حقوق دولت‌های صرفاً ملی می‌شود.» (آلین تافلر، ۱۳۷۵، ص ۶۹۱)

دیوید هلد در کتاب دموکراسی و نظم جهانی (۱۹۹۶)، با وجود داشتن نگاه آسیب‌شناختی به جهانی شدن، این پدیده را حرکت به سمت نوعی دموکراسی جهانشهری (Cosmopolitan de-mocracy) می‌بیند که در عین حال کثرت فرهنگی و اقتصادی را نیز در خود خواهد داشت (D.Held, 1996, pp. 221&284). نگارشی نزدیک به دیدگاه دیوید هلد، از سوی نویسندگان کتاب سیاست جهانی (۱۹۹۶) یعنی شارلوت بریترتون و جی. پانتون، ارائه شده است. (S. Bretherton and Geoffrey Panton, 1996, pp. 6-13)

برخلاف نگرش مثبت به پدیده جهانی شدن، بسیاری نیز، متأثر از گرایش‌های ایدئولوژیک، با آن به رویارویی پرداخته‌اند. نویسندگان New Left Review از این جمله‌اند. آیل سوئیزی هم در مقاله‌ای با عنوان کاهش یا افزایش جهانی شدن، این پدیده را تداوم حرکت سرمایه‌داری می‌داند که از زمانی پیشتر آغاز شده است. (Paul. Sweezy, 1997, pp. 3-6)

بخشی دیگر از مخالفان با پدیده جهانی شدن متأثر از نگرش‌های پست‌مدرن است که در آثار افرادی چون جیمز درریان، ژاک دریدا، ژان بودریار، کنت جویت و زیگموند باومن آمده است.

زیگموند باومن در این باره می‌نویسد: «جهانی شدن، نامعلومی، سرکشی، و خصلت خودرایی امور جهان است. یعنی نبود یک مرکزیت، یک کانون نظارت، یک هیأت رهبری... است.» باومن ضمن پذیرش تعریف جویت از جهانگرایی که آنرا به معنی بی‌نظمی تازه جهانی دانسته است، می‌آورد: «بهتر است به جای جهانی شدن از واژه جهانی - محلی شدن فرایندی گفتگو کنیم که در

فرهنگ غنی مشترک در صدد است تا راههای تازه با هم بودن را تجربه کند. اکنون که به گفته تافلر جهان به سوی تمدن جدید می‌رود، و تصمیم‌گیرنده درباره سیاست جهانی تنها دولت‌های ملی به معنای کلاسیک نیستند، بسیاری از ملت‌ها (به عقیده همین نویسنده) صدور حکم اعدام سلمان رشدی توسط آیت‌ا... خمینی را کاملاً غلط فهمیدند؛ چرا که پیام واقعی این نبوده است. تافلر متأثر از تحولات موج سوم می‌نویسد: «آیت‌الله خمینی به جهان می‌گفت که دولت ملی دیگر تنها یا حتی مهمترین بازیگر صحنه جهانی به شمار نمی‌آید... آیت‌الله خمینی، بنیادی‌ترین حق هر دولت ملی - یعنی حق حفاظت از شهروندان در داخل خاک کشورش - را به منازعه می‌خواند. آنچه آیت‌الله خمینی واقعاً به ما می‌گفت این بود که دولت‌های دارای حق حاکمیت به هیچ وجه حق حاکمیتی ندارند، بلکه در معرض حق حاکمیت عالی تر شیعه قرار دارند که وی خودش آن را تعریف می‌کرد - یعنی این که مذهب، یا کلیسا حقوقی دارند که جایگزین حقوق دولت‌های صرفاً ملی می‌شود.» (آلین تافلر، ۱۳۷۵، ص ۶۹۱)

در بخش‌های بعدی، برای کالبدشکافی پدیده جهانی شدن، به چند تعریف از دیدگاه‌های سلبی و ایجابی می‌پردازیم و سپس آن را در حوزه‌های مختلف به بحث می‌گذاریم.

- تعاریفی برای جهانی شدن:

به نظر گروهی، جهانگرایی در حقیقت فراتر از پدیده کلاسیک دولت - ملت است، به این معنا که با توجه به رخدادهای عظیم ارتباطی - تکنولوژیک و همچنین ورود بازیگران جدید به عرصه بین‌المللی، نقش دولت - ملت تا حد زیادی کمرنگ شده است. (Alain de Benoist, 1996, p. 117) در این معنا از جهانگرایی، دولت‌ها دیگر تصمیم‌گیرندگان اصلی در رویدادها نیستند، و به عبارت بهتر، قدرت در سیاست جهانی، از دولت‌های محصور در مرزها به دولت‌هایی منتقل شده که قادر به تکاپو در جهانند. در همین طیف، گروهی نیز جهانگرایی را بعنوان گسترش روندرو

○ به تعبیری، «جهانی شدن» یعنی به استقبال یک جهان رفتن، آشنا شدن با دیگر فرهنگها، و احترام گذاشتن به آراء و نظرات دیگران؛ در صورتی که «جهان گرایی» به معنای نفی دیگران، نفوذ در دیگر فرهنگها و گویای برخورد ایدئولوژیهاست.

○ در جهان امروز هیچ کشوری نمی تواند در پشت حصارهای اقتصادی دوام آورد. همه جنبه های زندگی اقتصادی يك کشور با اقتصاد دیگر کشورها ارتباط پیدا کرده است. این ارتباط به شکل جابجا شدن بین المللی کالاها و خدمات، کارگر، واحدهای تولیدی، منابع سرمایه و تکنولوژی است.

اقتصادی و سپس در دیگر زمینه ها کمک مؤثر نموده، انقلاب ارتباطات بوده است. در این مورد دیدگاه مایکل تانرز درباره جهانی شدن گویای مسئله است. به عقیده وی «جهانگرایی به نحوی که از آن بحث می شود، به رشد انفجار آمیز بیست تا بیست و پنج سال گذشته شرکت های چندملیتی غول پیکر و ذخایر انبوه سرمایه ای اشاره دارد که از مرزهای ملی گذر کرده و در همه جا رخنه یافته است. این جهانی شدن خود عمدتاً پیامد يك انفجار تکنولوژیک است که همزمان در کامپیوتری کردن امور، ارتباطات راه دور و حمل و نقل سریع مشاهده می شود.» (تانرز، ۱۳۷۵، صص ۳۸-۳۲) تا نیمه دوم دهه هشتاد بسیاری کسان توجه عمیق به این تحول و دگرگونی در زمینه افزایش ارتباط و وابستگی متقابل اقتصادها و بازارهای مالی جهان نشان نمی دادند. اما به عقیده ماری - فرانس بو این امر پدیده ای ناگهانی نیست، بلکه در پی تحولات گسترده ناشی از انقلاب صنعتی در غرب، جهانی شدن اقتصاد سرمایه داری مرزهای کشورها را درهم نوردید. متأثر از این فرایند، «شرکت های همه کشورها از دیرباز در پاسخ به ضرورت دوگانه گسترش و رقابت، در هر جایی که توانسته اند سود و بهره وری بیشتری کسب کنند، پرچم خود را برافراشته اند. جهانی شدن مالی یعنی گردش آزاد سرمایه ها و عدم نظارت بر مبادله های تجاری، شرایط مساعدی برای راهبرد توسعه این شرکتها فراهم آورده است.» (ماری - فرانس بو، ۱۳۷۵، ص ۳۳)

جهانی شدن اقتصاد را می توان به معنای گشوده شدن مرزها، توسعه تجارت و سرعت بخشیدن به تحولات تکنولوژیک در جهت بهره وری هر چه بیشتر اقتصادی دانست. در جهان امروز، هیچ کشوری قادر نیست در حصار کشی اقتصادی دوام آورد. تمام جنبه های زندگی اقتصادی يك کشور با اقتصاد سایر کشورها ارتباط پیدا کرده است. این ارتباط به شکل نقل و انتقال بین المللی کالاها و خدمات، کارگر، واحدهای تولیدی، منابع سرمایه ای و تکنولوژی است. از طرفی هم شواهد حاکی از آن است که وابستگی متقابل کشورهای صنعتی به یکدیگر افزایش قابل ملاحظه ای یافته است. بین المللی شدن بازارهای

آن توافق و درهم بافتگی تاروپود و از هم گسیختگی، و همبستگی و پراکنندگی امور، عرضی و حتی رفع شدنی است.» (زیگموند باومن، ۱۳۷۶، صص ۵۲-۴۸)

محمد عابد الجابری ضمن ارائه تعریفی از جهانگرایی فرهنگی، و اینکه ما دارای فرهنگ واحد جهانی نیستیم، به تعریف از جهانگرایی می پردازد. از دید او جهانگرایی عبارت است از نظام یا سیستمی که دارای ابعاد گوناگون و فراتر از محدوده اقتصاد باشد. وی می نویسد: «جهانگرایی دارای يك نظام جهانی است، نظامی که زمینه های مختلفی همچون سرمایه، بازرگانی، مبادلات، ارتباطات، سیاست، اندیشه، ایدئولوژی را شامل می شود. جهانگرایی، در لغت به معنای تصمیم و توسعه يك شیء یا يك مسأله است به اندازه ای که جهان را شامل شود. همچنین در حیطه و محدوده سیاست، نوعی ابزار ژئوپولیتیک است که در راه تصمیم يك روش و گسترش يك تمدن و انتقال آن به سایر کشورها به کار برده می شود. به ویژه در مباحث کنونی منظور از جهان گرایی، بسط و گسترش و انتقال تمدن و فرهنگ ایالات متحده آمریکا به سایر کشورهای جهان است.» لذا او با زیرکی خاصی به تفکیک دو اصطلاح جهانگرایی (globalization) و جهانی شدن (universalization) می پردازد. «جهانی شدن یعنی به استقبال يك جهان رفتن، آشنا شدن با فرهنگهای دیگر، و احترام گذاشتن به آراء و نظریه های دیگران؛ در صورتی که جهان گرایی نفی دیگران است، نفوذ در فرهنگهای دیگر، و محل برخورد ایدئولوژی هاست.» (محمد عابد الجابری، ۱۳۷۷، ص ۱۲)

به نظر نگارنده، جهانی شدن عمدتاً در دو عرصه اقتصادی و فرهنگی مطرح شده است که بحث پیرامون آن می تواند نگرشهای سلبی و ایجابی درباره جهانی شدن را وضوح بیشتری ببخشد.

الف - جهانگرایی اقتصادی :

«جهانگرایی بیش از همه در حوزه اقتصادی به وقوع پیوسته است.» (Bretherton & Panton, 1996). بی تردید آنچه به تسریع این روند در حوزه

شده، عرضه سه عامل نیز باعث جهانی شدن بازارهای مالی شده است: «حذف مقررات دست‌وپاگیر، پیشرفت تکنولوژی و نهادی شدن بازارهای مالی.» (تقوی، ۱۳۷۵، ص ۱۴۰)

رابطه بین سه جزء مطرح شده در بالا، امری پویا و درعین حال پیچیده است. در حالی که آزادسازی بازارها موجب جهانی شدن شده است، خود نیز از جهانی شدن اثر می‌پذیرد. برای مثال، آزادسازی بیشتر در کشورها به منظور جلوگیری از کاهش رقابت در بازارهای مالی داخلی و حرکت بنگاهها به خارج از مرزهای مالی صورت می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، آزادسازی و جهانی شدن تشدیدکننده یکدیگرند. در جهانی که هزینه‌های مبادله پایین تر است، سرمایه نیز سریعتر جریان می‌یابد. این امر سبب مخاطرات بیشتر و در مقابل فرصتهای سرمایه‌گذاری بیشتر می‌گردد، تقاضا برای خدمات و ابزارهای مالی افزایش می‌یابد و برای نوآوری در طرف عرضه انگیزه می‌آفریند. گذشته از این، جهانی شدن به حفظ عدم تعادلها از طریق تأمین مالی آنها کمک می‌کند و در عین حال خود به علت عدم تعادلها دوام می‌یابد.

بدین ترتیب، جهانی شدن بیشتر پدیده‌ای ارگانیک است تا مکانیکی و بیشتر پویا است تا ایستا. این پدیده بطور کلی معرف چیزی بیشتر از جمع اجزاء خود می‌باشد. بنابراین کنترل آن توسط دولتها دشوار شده، بویژه که با تحرک بیشتر فعالیت‌های مالی بین‌المللی، جایجایی آن ساده‌تر می‌گردد. حاصل آنکه شرکتهای، افراد و واسطه‌های مالی راحت‌تر می‌توانند منابع مالی مورد نیاز خود را تأمین نمایند یا منابع موجود خود را در هر زمان و در هر جا، به هر پولی و با هر شرایطی که طرف مقابل بپذیرد، سرمایه‌گذاری کنند. حال می‌توان گفت که این جهانی شدن، دنیا را در دهکده جهانی، به گونه‌ای در آورده است که کشورها به صورت موزائیکی که اجزای آن اصلاً ارتباطی با هم نداشته باشند نیست، بلکه با سیالیت موجود در پدیده جهانی شدن و متعاقب آن در اقتصاد بین‌الملل، مرز میان بازارها از بین رفته است. به قول نویسنده‌ای، افزایش معاملات مالی، در این مقیاس، آگهی دهی از «پایان جغرافیا» است،

مالی و بازارهای کالا، همراه با دسترسی سریع به اطلاعات باعث شده است که آنچه در یک کشور بویژه در یک کشور بزرگ روی می‌دهد به سرعت و با شدت در کشورهای دیگر احساس شود. این فرایند وصول ما به «زمان واقعی» (real time) را ملموس‌تر کرده است. (Benoist, 1996, p.120)

نوآوری‌های صورت گرفته در زمینه ارتباطات و تکنولوژی اطلاعات، همچنین ظهور فرهنگ رسانه‌ای جمعی، که به فاصله کهنکشان گوتنبرگ تا کهنکشان مک‌لوهان روی داده است، سبب ایجاد یک کهنکشان جدید ارتباطی شده است، که جز در پاره‌ای نقاط جهان، در همه جا به راحتی قابل مشاهده است. (castells, 1998, p. 330)

«امروزه شرکتهای آمریکایی، اطلاعات تلفنی خود را از طریق عملگرهای خود در جزایر کارائیب به دست می‌آورند. برخی عملیات حسابداری شرکت هواپیمایی سویس در دهلی نو انجام می‌شود. هر ساله زمان و مسافت کوتاه‌تر می‌شود. بنابراین رقابت در اقتصاد امروزی جهان، سرعت و واکنش سریع‌تری را می‌طلبد.» (تقوی، ۱۳۷۵، صص ۱۳۹-۱۳۸)

تسریع جهانی شدن بازار اقتصادی، از یک سو متأثر از افزایش تقاضای ناشی از گسترش تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری خارجی (چه مستقیم و چه غیرمستقیم) بوده است. در همین طیف، کشورهای در حال توسعه نیز نقش خاص خود را به وجهی مثبت در جهانی شدن بازارهای مالی و کالا داشته‌اند. سهم تجارت (هم صادرات و هم واردات) این کشورها از تولید ناخالص داخلی آنها از ۳۳ درصد در اواسط دهه ۱۹۸۰، به ۴۳ درصد در سال ۱۹۹۶ رسیده است و پیش‌بینی می‌شود که در ده سال آینده از مرز ۵۰ درصد نیز بگذرد. این افزایشها، نمایانگر اصلاحات برون‌نگر در کشورهای در حال توسعه است.

از سویی جهانی شدن اقتصادی، بازتابی از بحران انرژی و نیز عدم تعادل‌های مالی متأثر از آن بوده است. به گونه‌ای که ملاحظه کردیم شوکهای نفتی دهه ۱۹۷۰ لزوم گردش مسازادهای صادرکنندگان نفت را پیش آورد. بعلاوه همچنان که افزایش تقاضا باعث تسریع جهانی شدن اقتصاد

○ بین‌المللی شدن بازارهای مالی و بازارهای کالا، همراه با گردش سریع اطلاعات باعث می‌شود که آنچه در یک کشور بویژه در یک کشور بزرگ رخ می‌دهد با سرعت و شدت در دیگر کشورها احساس شود. این فرایند، رسیدن ما به «زمان واقعی» را ملموس‌تر کرده است.

و به نظر برتران بدیع، با ایجاد فرم شبکه‌ای در روابط کشورها، ما به پایان مرزها رسیده‌ایم. (Ben-oist, 1996, pp.117-132) پیوستگی‌ها در امور اقتصادی آن است که عملیات یک دولت خاص، مانند سنگریزه‌ای که به یک دریاچه بزرگ پرتاب شود، بر کل نظام مالی جهان اثر می‌گذارد. در عین حال ارتباط شدیدتر اقتصاد مالی داخلی با جهان خارج بدان معناست که این اقتصاد به گونه‌ی روزافزون تحت تأثیر فعالیت‌های خارج قرار می‌گیرد.

هرچند تمام نواحی جهان به طور برابر مشمول اقتصاد جهانی نشده‌اند، اما با جرأت می‌توان گفت که در جهان توسعه یافته این فرایند شکل واقعی گرفته، «در این مورد می‌توان به انتشار همزمان تایمز مالی (Financial Times) در لندن، نیویورک، فرانکفورت و توکیو اشاره کرد.» (Bretherton, 1996, p.6)

اما با تمام این تحولات مثبت، از بُعد آسیب‌شناختی، چند پدیده ناخوشایند نیز در مورد جهانی شدن اقتصاد به چشم می‌خورد، که همین معضلات سبب جهت‌گیری منفی نسبت به پدیده جهانی شدن گردیده است. یک مورد آن، رشد قدرت روزافزون این شرکتها و اتحادیه‌های عظیم اقتصادی است. ریچارد بارنت در کتاب دسترسی جهانی: قدرت شرکت‌های چند ملیتی، به قدرت مالی این شرکتها اشاره کرده و نوشته است: «اگر ما فروش سالانه شرکت‌ها را با تولید ناخالص داخلی کشورها در سال ۱۹۷۳ مقایسه کنیم درمی‌یابیم که فروش جنرال موتورز، بیش‌تر از تولید ناخالص داخلی سوئیس، پاکستان و آفریقای جنوبی و فروش رویال داچ شل، بیش از تولید ناخالص ایران، ونزوئلا و عربستان سعودی است.» (نقل از تانرز، ۱۳۷۵، صص ۳۸-۳۲) آلن دوبنوا نیز ضمن انتقاد از فرایند جهانی شدن اقتصاد که در آن شرکت‌های عظیم محور اساسی‌اند، به مبالغه‌نگفت بودجه این شرکتها در مقابل تولید ناخالص ملی چند کشور اشاره کرده و می‌نویسد: «در پایان سال میلادی ۱۹۹۰، بودجه سالانه جنرال موتورز که بالغ بر ۱۳۲ میلیارد دلار بوده، بیشتر از تولید ناخالص ملی اندونزی بوده است. بودجه شرکت فورد، یعنی ۱۰۰ میلیارد دلار، بیش از تولید

ناخالص ملی ترکیه است. همین‌طور بودجه تویوتا، بیش از تولید ناخالص پرتغال، و شرکت یونیلور (Unilever) بودجه‌ای بیش از تولید ناخالص پاکستان داشته، و سرانجام شرکت نستله (Nestlé) بیش از تولید ناخالص ملی مصر، بودجه صرف کرده است.» (Benoist, 1996, p. 118) یک انتقاد دیگر که بسیار هم قابل توجه است، اینکه همین شرکت‌های عظیم، با تمام ادعای خود مبنی بر استقلال از کشوری مبدأ یا مادر، به یک کشور خاص وابسته‌اند و به اصطلاح در همسویی با منافع همان کشور گام برمی‌دارند؛ شاید درست باشد که اکسون، بایر، و تویوتا در سرتاسر جهان فروش دارند، و هدف اصلی آنها کسب پول برای سهامداران خودشان است، اما این امر هیچ یک از آنها را از کشور مبدأشان مستقل نمی‌کند. کشور مبدأ کشوری است که دفتر مرکزی در آنجا قرار دارد و اکثریت قاطع مالکان سهام در آن جای گرفته‌اند. پس امروزه مانند سرتاسر تاریخ، برای شرکت‌هایی که در پی فروش و سرمایه‌گذاری، در سطح بین‌المللی هستند، «قدرت دولتی» همواره اهمیت داشته است. همچنین نگاه کنید به:

(Lind Weiss, 1997, Paul. Sweezy 1997, Benoist, 1996)

به اعتقاد بسیاری از این نویسندگان، جهانی شدن اقتصاد، سبب فقر گسترده، بیکاری، و به تعبیری جهانی شدن بعضی مردمان دارا و محلی شدن بعضی نادرها شده است. (باومن، ۱۳۷۶، ص ۴۸) در این مورد به عبارتی از ماری - فرانس بواستناد می‌کنیم:

«جهانی شدن اقتصاد به سود دارترین کشورها و به ضرر نادرترین کشورها تمام شده است. بنابر آمار بر نامه توسعه سازمان ملل، بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰، نادرترین کشورها که بیست درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، شاهد کاهش سهم خود در مبادله‌های تجاری جهانی از ۴ درصد به کمتر از ۱ درصد بوده‌اند.» (ماری - فرانس بوا، ۱۳۷۵، صص ۳۴-۳۲)

با وجود این، جهانی شدن اقتصاد علیرغم سوئیة تاریک آن ادامه خواهد یافت. (John Gray, 1998, 32-35) چرا که به قول تانرز، «جهانی شدن و همدست آن خصوصی‌سازی، که مستلزم رخنه

○ جهانی شدن بیشتر پدیده‌ای ارگانیک است تا مکانیکی، و بیشتر پویاست تا ایستا. این پدیده بطور کلی معرف چیزی بیش از جمع اجزای خود است.

است؟ از فرآیند همین آگاهی جهانی است که امروزه بسیاری از ملت‌ها، از رسانه‌های تصویری مشابه استفاده می‌کنند که آموزشهای آنها تقریباً شبیه هم است. این وجه از گفتگوی فرهنگی، دیگر نه به سلطه يك سیستم تك-فرهنگی بلکه به انحلال تك-فرهنگی (break up the monoculture) می‌انجامد. (H. Norberg - Hodge, 1996, p.20)

در بستر همین آگاهی فرهنگی از مشترکات تمدنی ملت‌ها، می‌توان از جهانگرایی سیاسی یاد کرد که در صدد یافتن راه‌حل‌های همگانی و جهانی از طریق سازمان‌های بین‌المللی و قوانین جهانی است که بتواند به شکل‌گیری يك جامعه مدنی جهانی (global civil society) کمک کند. سازمان‌های دولتی IGO و غیردولتی NGO که تنها تعداد همین سازمان‌ها در پایان سال ۱۹۹۳ به ۴/۶۹۶ مورد رسیده است، درباره موضوعاتی چون امنیت جهانی، مسئله حقوق بشر، دموکراسی، تروریسم بین‌المللی، جلوگیری از آلودگی زیست-محیطی و... تلاش می‌کنند. جهانگرایی ایده‌ها نیز، در صدد تداوم توسعه و نوسازی است، و از دیگر سو، متأثر از تغییرات محیطی، فرهنگ جوامع را نیز تشویق به دگردیسی فرهنگی برای پیش‌گیری از هر نوع شوک بحران‌ساز می‌کند. (Inglehart, 1990, pp. 15-16)

این آگاهی جهانی که بستر مثبتی برای ظهور فرهنگ جهانی ایجاد کرده، در چارچوب اصطلاح «فرهنگ» باید مورد توجه قرار گیرد. زمانی که از فرهنگ سخن می‌گوییم سه بخش بیش از همه برجسته می‌گردد: «۱- بخش شناختی (cognitive)؛ ۲- بخش هنجاری؛ ۳- بخش آداب و رسوم.» (قزلسفلی، ۱۳۷۶ ص) بخش شناختی، عبارت است از تفسیری که بشر امروزی از مناسبات و روابط مادی بین اشیاء و پدیده‌ها ارائه می‌کند. برای مثال، اگر از چند دانش‌آموز ایرانی، افغان یا آمریکایی پرسند که زمین در کدام کوهکشان واقع شده، همه جوابی مشابه خواهند داد، لذا می‌توان در این حوزه از فرهنگ جهانی گفتگو کرد. در بخش بزرگی از هنجارها نیز فرهنگ جهانی شکل گرفته است؛

بی‌رحمانه سرمایه‌خصوصی و اصول بازار در همه حوزه‌های زندگی است، نیروی قدرتمندی در سراسر جهان است.» (تانرز، ۱۳۷۵، صص ۳۸-۳۲)

پس جهانی شدن اقتصاد تداوم دارد، چون گسترش آزادسازی، باعث آزاد شدن جریان سرمایه در کشورهای بیشتری خواهد شد. از آنجا که موانع بین بانکها و مؤسسات فعال در امور سهام در حال از بین رفتن است و به دلیل پیشرفتهای مستمری که در تکنولوژی و مهندسی مالی صورت می‌گیرد و چون استفاده کنندگان نهایی از خدمات مالی جهانی از این خدمات سود می‌برند، فرآیند جهانی شدن استمرار خواهد یافت. حتی، اگر در نتیجه جهانی شدن، برخی از کشورها دچار زیان شوند، باز به نظر نمی‌رسد که این مسئله باعث معکوس شدن فرآیند جهانی شدن گردد؛ چون اکثراً سود می‌برند، معکوس شدن کامل فرآیند جهانی شدن، بسیار زیان‌آور است.

البته فرآیند همسویی کشورها در امر جهانی شدن مستلزم محرک‌ها و کاتا لیزورهای قوی‌تر دیگری نیز هست، که این فرآیند را نگارنده به‌طور کل در زمینه فرهنگ جهانی به بحث می‌گذارد.

ب - جهانگرایی فرهنگی :

ژاک دلور (J. Delors)، رئیس کمیسیون اروپا در سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۹۴، یک بار در واکنش به نظریه «برخورد تمدن‌ها»ی هانتینگتون گفته بود: «درگیرهای آینده به وسیله عوامل فرهنگی شعله‌ور خواهند شد نه عوامل اقتصادی یا ایدئولوژیک. پس غرب نیاز دارد که نسبت به باورهای مذهبی و فلسفی دیگر تمدن‌ها و شیوه نگرش دیگر ملت‌ها نسبت به منافعشان شناخت عمیق‌تری پیدا کند و مشترکات موجود فرهنگها را بشناسد.» (امیری، ۱۳۷۴، ص ۱۰۸) طبق این نظر می‌توان پرسید آیا فرهنگ جهانی متعلق به تمدن بشری که اکنون به قول داریوش شایگان نوعی «آگاهی جهانی» (شایگان، ۱۳۷۶) ایجاد کرده نیست که در حوزه وسیعی از باورهای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی، از طریق تغییرات و تحولات تکنولوژیک و رسانه‌ای تقویت شده

○ به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، جهانی شدن اقتصاد به سود دارترین کشورها و به زیان ندارترین کشورها تمام می‌شود. جهانی شدن اقتصاد سبب گسترش فقر و بیکاری، و به تعبیری جهانی شدن برخی مردمان دارا و محلی شدن گروهی از نادارها می‌گردد.

علقه‌هایی چون دموکراسی، آزادی و... برای اکثر کشورها محترم و مقدس است. اما در عرصه آداب و رسوم، در حالی که آداب و عاداتی جهانی در جوامع جهانی به چشم می‌خورد، ابعاد قابل توجهی از آن بومی مانده است.

بخشهای سه‌گانه فرهنگ، به علت پیشرفتهای روزافزون در زمینه‌های مختلف، و همچنین افزایش شناخت بشر از مقوله حیات و زیست، مشترکات خود را افزایش داده‌اند. جهان اکنون کوچک و به هم فشرده شده است، چنان که به راحتی در برابر تلویزیونهای خود می‌نشینیم، همانند بادکنک بازی چارلی چاپلین در فیلم دیکتاتور بزرگ، با کره زمین بازی می‌کنیم؛ نیز با دسترسی آسان به اینترنت می‌توانیم در محل یک حادثه حضور بیایم و از چندوچون آن مطلع شویم. پیشرفتهای سریع در حمل و نقل، ارتباطات، پیشرفتهای فنی مانند کابل نوری، ریز کامپیوترها، و پخش ماهواره‌ای انواع رویدادها و مسابقات جهانی، فاصله‌ها را بسیار کاهش داده است و همه این تحولات به همگونی و تشابه آرمانها در میان افراد بشر کمک می‌کند. اعضای کمیسیون فرهنگ و توسعه سازمان ملل متحد، در گردهمایی‌های خود در شهرهای مختلف جهان مشاهده کرده‌اند که از کشمیر تا لیسبون، از چین تا پرو، از شرق تا غرب، جوانان شبیه هم شده‌اند. آلن دوبنوا، که منتقد بزرگی برای جهانگرایی فرهنگی است، باز اعتراف می‌کند که حتی بنیادگرایی چون طالبان در افغانستان یا افراطیون الجزایر، با وجود نفی تمدن غربی، که بخش بزرگی از فرهنگ جهانی است، همچنان از جلوه‌های آن بهره می‌گیرند، مثل استفاده از تکنولوژی رسانه‌ای، گوش دادن به اخبار سی.ان.ان تا استفاده از جین و کوکاکولا (Benoit, 1996, pp. 117-120).

از نگاه آسیب‌شناسانه نیز، بسیاری درصدد انتقاد از فرهنگ جهانی همگون‌ساز برآمده‌اند. (مثلاً: Norberg - Hodge, 1996; Weiss, 1997) یک نمونه آن از حیث نگاه فرهنگی و فلسفی، اندیشه‌های اصحاب مکتب فرانکفورت است که از این فرهنگ بعنوان فرهنگ توده‌ای و همسان‌ساز انتقاد کرده‌اند. از این جهت هم توده

رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی را مورد حمله قرار داده‌اند، مثلاً در آثار آدورنو، هور کهایمر، و هابرماس، بر فتودالی شدن دوباره رسانه‌ها تأکید شده است. اما در طول دهه‌های گذشته تحقیقات مختلف بیانگر آن بوده است که مخاطبان گوناگون، مواد فرهنگی مشابه را به گونه‌ای متضاد و متفاوت تعبیر می‌کنند، که نتیجه مفروض «مخاطبان منفعل» را که از تعبیر رایج این مکتب است، به چالش می‌گیرد.

بخش دیگری از انتقادها، همچنان که پیشتر گفته شد، از زاویه پست‌مدرنیسم است. به نظر زیگموند باومن، «ثروتمند جهانی شده، و تنگدست جهانی شده امروز، درباره چه چیزی گفتگو کنند، چه نیازی به مصالحه دارند، و چه روشهای همزیستی و توافقی می‌تواند وجود داشته باشد که آنها را به جستجو و گفتگو وادارد... بین این دو شکاف است، و اصلاً امکان پل زدن نیست...»

در بخش پایانی، در نتیجه‌گیری از مباحث گذشته، به این پرسش پاسخ خواهیم داد که آیا با فرایند جهانی کنونی می‌توان کنار آمد و از مزایای آن در جهت توسعه بهره برد یا باید با آن مقابله کرد.

رویارویی یا همزیستی:

اکنون که هزاره دوم میلادی را پشت سر گذاشته‌ایم، به جرأت می‌توان گفت اصطلاحاتی مانند استعمار، سلطه، تهاجم فرهنگی و... دیگر چندان گویا و رسا نیست، چون دیگر دولت‌ها تنها بازیگران روابط بین‌الملل نیستند. وجود انبوه سازمانهای غیردولتی در سطوح ملی و بین‌المللی که از انواع اهرمها برای تحت فشار قرار دادن دولت‌ها برخوردارند؛ رعایت حداقلی از حقوق بشر که اگر نه تک‌تک دولت‌ها، اما جامعه بین‌المللی ناگزیر از تن دادن به آن است؛ رشد فرهنگی و احساس برخورداری از حقوق شهروندی در کشورهای ضعیف و... از جمله مواردی است که اجازه نمی‌دهد همچون قرون هجده و نوزده، قدرت و اراده زمامداران تنها عامل تعیین‌کننده روابط میان کشورها باشد. استفاده از شیوه‌های یاد شده به‌صرفه هم نیست، چون اولاً به علت مواضع

○ درگیریهای آینده
بوسیله عوامل فرهنگی
شعله‌ور خواهد شد نه
عوامل اقتصادی یا
ایدئولوژیک. غرب باید
نسبت به باورهای مذهبی و
فلسفی دیگر تمدن‌ها و شیوه
نگرش دیگر ملت‌ها به
منافعشان شناخت
عمیق‌تری پیدا کند و
مشترکات فرهنگ‌ها را
بشناسد.

○ در بستر آگاهی
فرهنگی از مشترکات
تمدنی ملت‌ها، جهانگرایی
سیاسی در صدد یافتن
راه‌حله‌های همگانی و
جهانی از طریق سازمان‌های
بین‌المللی و قوانین جهانی
است که بتواند به
شکل‌گیری یک جامعه
مدنی جهانی کمک کند.

فوق با هزینه‌های بیشتر همراه است؛ ثانیاً برخلاف قرن نوزدهم، مشکل اصلی کشورهای صنعتی دیگر نه تأمین مواد اولیه بلکه تأمین بازار مصرف است. در بعضی موارد حتی اگر قیمت تمام شده مواد اولیه را صفر در نظر بگیریم، باز به علت مسائلی از قبیل گرانی نیروی کار، کشورهای صنعتی قدرت رقابت با بعضی کشورهای در حال توسعه را ندارند. دقیقاً به همین دلیل، دیگر رقابت اصلی قدرتها بر سر سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه و به دست آوردن سهم بیشتر در بازار بین‌المللی است نه بر سر جلب منافع اولیه؛ و درست به همین دلیل هم دیگر اعمال خصومت مستقیم یا ایجاد حکومت دست‌نشانده چندان به کار نمی‌آید و در محاسبه هزینه و فایده جواب منفی می‌گیرد، و به جای آن سعی در ایجاد رابطه می‌شود.

دنیای امروز با پیچیدگیهای ساختاری و بافتاری که پیدا کرده، صحنه رقابت آزاد است. لذا اگر بعضی کشورها به علت ضعف قدرت اقتصادی و تبلیغاتی در این رقابت عقب می‌مانند، این گناه کشورهای توسعه‌یافته نیست. جوامع در حال توسعه، در مقابل احضاریه دهکده جهانی، توده‌ها را ناآگاهانه به مقابله و رویارویی با آن دعوت می‌کنند. دیکتاتورهای جهان سوم، افزون بر تکنیک ایجاد هیجان برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خود، روش دیگری هم در پیش گرفته‌اند و آن بزرگ‌نمایی بخش کاباره‌ای ارتباطات جدید است. انگار که دهکده جهانی کاباره بزرگی است که شبانه‌روز انسانها در آن به پایکوبی مشغولند. آگاهی و عریان‌سازی که در ذات این وسایل ارتباطی پیام‌رسان وجود دارد، هم هیجان‌های ساختگی حکومت را بی‌اثر می‌کند و هم مردم را به چنان آگاهی خواهد رساند که حکومت‌های غیر مردمی تنها با ساختن زندان‌های بزرگ و ایجاد فضاهای رعب و هراس، آنها را برای مدتی کوتاه بتوانند برپا بمانند.

در شرایط کنونی، به یمن گسترش وسایل ارتباطی و رسانه‌ها که شاخصه اساسی برای جهانی شدن و فرهنگ مرتبط با آن است، جوامع در حال توسعه می‌توانند با تمهیدات لازم و دوراندیشی، از این پدیده در جهت تحولات مثبت

داخلی و خارجی استفاده کنند. این، به نوعی همزیستی و امکان بهره بردن از جهانی شدن را ممکن می‌سازد. در مورد فرهنگ، اشاره به یک مسئله اساسی ضروری است. فرهنگ بومی یک کشور، هم می‌تواند مشوق وحدتی با فراگیری گسترده over - inclusive باشد و هم وحدتی با فراگیری اندک under - inclusive. نقش فراگیری گسترده فرهنگ نه تنها در خدمت جوامع ملی کشورهای مربوط است، بلکه در عین حال در خدمت نظام‌های امپراتوری، جهانی و فراملی قرار می‌گیرد. در این زمینه مایکل شادسن تعبیر خوبی دارد. به عقیده وی «رواج یافتن علوم طبیعی غربی، آراء مارکس و انگلس، آموزش قرآن در نظام‌های آموزش ملی، مؤید وفاداریهایی است که از مرزهای ملی فراتر می‌رود. اشاعه شلوار جین، فوتبال، موسیقی راک، در فرهنگ مصرفی جوامع مختلف، سلیقه‌ها و خواسته‌هایی پدید می‌آورد که برپایه آنها جوامع کوچک و محصور شده ملی زیر سؤال می‌رود.» (شادسن، ۱۳۷۳، صص ۷۹۳-۷۹۹)

به عبارت دیگر، پاره‌ای از جدیدترین ابداعات در تکنولوژی رسانه‌ها، بالقوه هم می‌تواند در خدمت تمرکز فرهنگی باشد و هم در راستای عدم تمرکز فرهنگی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. بولتن بردهای کامپیوتر و تلویزیونی کابلی، دستگاه‌های ضبط ویدیویی و دوربین‌های ویدئویی دستی، همگی ابزارهایی برای دور زدن اقتدار دولت یا رسانه‌های مرکزی کشور محسوب می‌شود. در این فرایند تنوع فرهنگی، دیگر نه تنها آمریکا یا اروپا در جهت رشد فرهنگ خاص خود که به اصطلاح «ماهوره‌های کواکولایی» نامیده می‌شوند، حرکت می‌کنند، بلکه دیگر قدرتهای جهان نیز می‌توانند از طریق رسانه‌های جمعی و تولیدات فرهنگی صادر کننده فرهنگ بومی خود باشند. به عقیده دیوید هلد، امروزه شبکه‌های ارتباطی سبب ایجاد زبان مشترک برای فهمیدن در میان جوامع مختلف شده‌اند، و این به راحتی امکان فهم «دیگری» را فراهم کرده است.

(Held, 1996, p.126)

به عقیده نویسندگان کتاب سیاست جهانی (Global Politics) تنها عبارت مناسبی که می‌توان

○ وجود انبوه
سازمانهای غیردولتی در
سطوح ملی و بین‌المللی
که از انواع اهرمها برای
زیر فشار قرار دادن دولتها
برخورد دارند؛ حداقلی از
حقوق بشر که جامعه
بین‌المللی ناگزیر از تن
دادن به آن است؛ رشد
فرهنگی و آگاهی از حقوق
شهروندی در کشورهای
ضعیف و... از جمله
چیزهایی است که اجازه
نمی‌دهد دیگر همچون
قرون هجده و نوزده قدرت
و خواست زمامداران تنها
عامل تعیین‌کننده روابط
کشورها باشد.

۷. ماری-فرانس بو، «جهانی شدن بازار»، مجله پیام یونسکو، (ش ۳۱۸، ۱۳۷۵)
۸. مهدی تقوی، «جهانی شدن بازارهای مالی و تدوین سیاستهای اقتصادی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، (سال یازدهم، ش ۱۱۰-۱۰۹-۱۳۷۵)
۹. مجتبی امیری، نظریه برخورد تمدن‌ها، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴)
۱۰. مرتضی مردها، «فرهنگ جهانی در گفتگو با داریوش شایگان»، روزنامه جامعه، (ش، ۶۷، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۷)
۱۱. مایکل شادسن، «فرهنگ و یکپارچه‌سازی جوامع ملی»، ترجمه کاوس امامی، مجله سیاست خارجی، (سال هشتم، زمستان ۱۳۷۳)

* فهرست منابع:

- لاتین:

1. Salah Guemriche, "The mixed Signals of globalization", *The UNESCO Courier*, (June, 1997).
2. Manuel Castells, *The Network Society*, (London: Blackwell, 1998).
3. Martin Albrow and E. King, *Globalization, Knowledge and Society*, (London: Sage Publications, 1990).
4. Alain de Benoist, "Confronting Globalization", *Telos* (No. 108, Summer, 1996).
5. David Held, *Democracy and the Global Order*, (London: Polity Press, 1996).
6. Ronald Inglehart, *Culture Shift in Advanced Industrial Society*, (New Jersey, Princeton University Press, 1990).
7. Leslie Sklair, *Capitalism and Development*, (London, Routledge, 1992).
8. Paul M. Sweezy, "More (or less) on globalization", *Monthly Review*, (Vol 49, N.4, Sept. 1997)
9. John Gray, "Globalisation - the Dark Side", *New Statesman*, (13 March, 1998).
10. Charlotte Bretherton and Geoffrey Panton, *Global Politics*, (London: Basil Blackwell, 1996).
11. Helena Norberg - Hodge, "Break up the Monoculture", *The Nation*, (July 15, 22, 1996).

از آن بعنوان بهترین مانیفست برای سیاست جدید در قرن آینده بهره برد این است: «جهانی بیندیشید و محلی عمل کنید» (think global, act local). فرهنگ و تمدن جهانی و آن زبان مشترک برای فهم دیگران، امکان کثرت در عین وحدت را فراهم می‌آورد. در این شرایط است که در شرق و جنوب، آزادی نوین، آفتهای فردی را گسترده‌تر کرده است؛ فرصتهای ارزشیابی، مقایسه، داوری، انتخاب و ابتکارهای شخصی مردم را، بیش از حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان، گسترش داده است؛ و همین اغلب مایه نگرانی حاکمان می‌شود و خواسته‌ها، نیازها، و امیدهایی در این جوامع می‌پرورد که بسیار بیشتر و بالاتر از وسایل لازم برای ارضا و عملی کردن آنهاست. در این شرایط است که متأسفانه، در جوامعی که خود را از فرآیند رو به توسعه جهانی شدن دور نگه داشته‌اند، وضعی تناقض آمیز و ناخوشایند پدید می‌آید که مردمان با نگاهی حسرت آلود به بهشت گمشده خود بنگرند و در همان حال، آزادی، پیشرفت و... دیگر جوامع در جهان دور از دسترس را طرد و انکار کنند. و این بی‌تردید برای آینده هیچ جامعه‌ای خوشایند نیست.

* فهرست منابع:

- فارسی:

۱. گلن تیندر، تفکر سیاسی، ترجمه محمود صدری، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)
۲. آلون تافلر، جابجایی در قدرت، ترجمه شهیندخت خوارزمی، (تهران: نشر سیمرخ، ۱۳۷۵)
۳. زیگموند باومن، «جهانی شدن بعضی مردم، محلی شدن بعضی دیگر»، جامعه سالم، (ش ۳۷، اسفند ۱۳۷۶)
۴. محمد عابد الجابری، «هویت فرهنگی و جهان گرایی»، ترجمه انور حبیبی، جامعه، (یکشنبه، ۳۰ فروردین ۱۳۷۷)
۵. محمد تقی قزلسفلی، «فرهنگ جهانی در گفتگو با ناصر هادیان»، جامعه، (ش ۸۵، ۱۸ خرداد ۱۳۷۷)
۶. مایکل تانز، «جهانی شدن اقتصاد»، ترجمه مجید ملکان، فرهنگ توسعه، (ش ۲۳، خرداد - تیر ۱۳۷۵)